

Reviewing Corine Besson`s Article: “Logical Expressivism and Carroll's Regress” as a defense for the necessity of entailment of logical arguments

Hooman Mohammad Ghorbanian*

Abstract

In his famous 1985 article “What the Tortoise Said to Achilles”, Lewis Carroll offers a regress that suggests that we could never reach the conclusion of a deductive argument. Here, by reviewing Corine Besson`s article, we discuss a solution for his puzzle by suggesting that we should consider logical principles as dispositions that guide us in our mental movements; logical principles, in this way, are not some sort of beliefs that represents facts. In articulating this solution, Besson uses a theory in the philosophy of ethics that considers moral judgments as non-cognitive mental states. In logical non-cognitivism, logic is a handbook for deducing. Also, according to logical internalism, non-propositional rules of logic are enough to entail the conclusion and there is no need to add other premises to the argument. Logical expressivism is an approach in the epistemology of logic that regards logic as a self-sufficient knowledge and as a prerequisite for any rational activity.

Keywords: Lewis Carroll, cognitive states, logical non-cognitivism, logical internalism, logical expressivism. Corine Besson.

* Assistant Professor of Philosophy, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran, h.ghorbanian@ltr.ui.ac.ir

Date received:06/04/2021, Date of acceptance: 23/06/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

گزارشی از مقاله کورین بسون، «ابرازگرایی منطقی و تسلسل کرول»، به عنوان راه‌حلی برای دفاع از موصل‌بودن استدلال‌های منطقی

هومن محمدقربانیان*

چکیده

لویس کرول در مقاله ۱۸۹۵ خود به نام "لاکپشت به آشیل چه گفت" معمای سختی را در برابر منتقدان قرار داد: آیا استنتاج نتیجه از مقدمات یک استدلال معتبر قیاسی مستلزم تسلسل است؟ در این مقاله، به بررسی و مرور مقاله کورین بسون با نام *ابرازگرایی منطقی و تسلسل کرول* می‌پردازیم و علاوه بر بررسی راه‌حل خانم بسون، نشان می‌دهیم راه نجات از این تسلسل این است که قواعد منطقی را همچون استعدادهایی بدانیم که ما را در حرکت منطقی در استدلال راهنمایی می‌کنند. قواعد منطقی، باورهایی در ذهن نیستند که بازنما و توصیف‌گر حقیقتی عینی باشند. برای صورت‌بندی این دیدگاه، با کمک از نظریه غیرشناختی بودن احکام اخلاقی در فلسفه اخلاق، منطق مجموعه‌ای از آموزه‌های غیرشناختی معرفی می‌شود که دستورالعمل هر استنتاجی است. همچنین با دفاع از اینترنالیسم منطقی نشان داده می‌شود که منطق به تنهایی برای حرکت ذهنی در طول استدلال کافی است و لازم نیست باورهای دیگری را در قالب گزاره به مقدمات استدلال اضافه شود تا اخذ نتیجه ممکن شود. ابرازگرایی منطقی دیدگاه ضدرنالیستی در معرفت‌شناسی منطق محسوب می‌شود و منطق را پیش‌فرض هرگونه فعالیت عقلانی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: لویس کرول، حالات شناختی، غیر-شناختی بودن منطق، اینترنالیسم منطقی، ابرازگرایی منطقی. کورین بسون.

* استادیار فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران،

h.ghorbanian@ltr.ui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

لوئیس کرول در مقاله سال ۱۸۹۵ خود به نام "لاکپشت به آشیل چه گفت" معمای سختی را در برابر منطق دانان قرار داد (Carroll.1895:278). او در داستانی بیان کرد که قواعد منطقی صرفاً گزاره‌هایی شرطی هستند و هیچ دلیلی در اختیار ما قرار نمی‌دهند تا از مقدمات یک استدلال، نتیجه را بیرون بکشیم. مثلاً وقتی با قاعده وضع مقدم روبرو هستیم، این قاعده بیان می‌کند که "اگر P آنگاه Q" و «P آنگاه Q»؛ اما این قاعده هیچ مجوزی به ما نمی‌دهد که در مواجهه با «اگر P آنگاه Q» و «P» عنوان مقدمه، «Q» را مستقلاً استخراج کنیم. خلاصه این داستان به قرار زیر است (محمدقربانیان. ۱۳۹۰: ۱۲۸):

لاکپشت به آشیل می‌گوید تا استدلال زیر را بررسی کند

(A) اشیا بی که با شی واحد دیگری برابرند، با یکدیگر هم برابرند.

(B) دو ضلع این مثلث، اشیا بی هستند که با شی واحد دیگری برابرند.

بنابراین: (Z) دو ضلع این مثلث با هم برابرند.

Z منطقی از A و B نتیجه شده است، اما به کسی که این نتیجه‌گیری را نپذیرد باید گفت

که (C) اصلی منطقی است و باید پذیرفته شود:

(C) اگر A و B صادق باشند، Z هم باید صادق باشد.

اما اگر او بگوید من A و B را صادق می‌دانم اما گزاره شرطی فوق را قبول ندارم چه؟

آن‌گاه باید به او گفت باید D را بپذیری:

(D) اگر A و B و C درست هستند پس Z هم باید درست باشد.

اما چرا باید D را بپذیرفت؟ چون E باید طبق منطق درست باشد:

(E) اگر A و B و C و D صادق باشند، Z باید صادق باشد.

اما چرا E درست است؟ زیرا و این تسلسل تا ابد ادامه دارد!

در این مقاله به مرور و بررسی راه‌حلهای ارائه شده برای موصل بودن^۱ استدلال‌های منطقی در برابر تسلسل فوق، خصوصاً بررسی و مرور آرائ کورین بسون و پل بوقوسیان، می‌پردازیم و در نهایت نشان می‌دهیم راه‌حل بوقوسیان در برابر راه‌حل بسون بهتر می‌تواند از تسلسل کرول خارج شود؛ بدین معنی که استدلال‌های منطقی صرفاً حالات ذهنی نیستند که هیچ نتیجه‌ای دربر نداشته باشند، بلکه این استدلالها به وجود آورنده نوعی استعداد در انسان برای رسیدن به جمله و تصدیق دیگری از دل مقدمات هستند. ریشه چنین راه‌حلی

برای معمای کرول از بحث‌هایی نشأت می‌گیرد که به نفع ابرازگرایی غیرشناختی اخلاقی (non-cognitive moral expressivism) در فلسفه اخلاق اقامه شده است. در واقع استدلالی که لوئیس کرول در مقاله خود آورده از نوعی غیرشناختی بودن منطقی (logical non-cognitivism) صحبت می‌کند؛ به این معنی که دانستن قواعد منطقی به معنای کسب شناخت و معرفت جدیدی نیست. به نظر ما تنها راه دفع تسلسل کرول، دفاع از موصل دانستن منطقی از طریق ابرازگرایی منطقی (logical expressivism) خواهد بود.

در این مقاله در بخش اول ابتدا ابرازگرایی اخلاقی را توضیح می‌دهیم. سپس به سراغ استدلال کرول می‌رویم و سعی می‌کنیم اشتباه پنهان در آن را آشکار کنیم. در گام نهایی ایده غیرشناختی بودن منطقی و ابرازگرایی منطقی به عنوان جواب حلی و برتر علیه تسلسل کرول را بررسی می‌کنیم.

۲. ابرازگرایی اخلاقی^۳

همانطور که بیان شد ایده دفاع از موصل بودن حجت و استدلال تحت عنوان ابرازگرایی منطقی از فرااخلاق گرفته شده است. بر همین اساس لازم است ابتدا، هر چند به شکل مختصر، این دیدگاه در فرااخلاق توضیح داده شود و بیان شود از چه وجهی این ایده به منطقی وارد می‌شود.

در فرااخلاق، ابرازگرایی موضعی در رویکرد غیرشناختی به اخلاق است که با بحث‌های دیوید هیوم مبنی بر انگیزشی و محرک بودن اخلاق آغاز شد^۴ و بعدها به اینترنتالیسم اخلاقی منتهی گردید. در دیدگاه هیومی، هر گونه حالت معرفتی و شناختی (cognitive state) مانند باورهای ما، نمی‌توانند به تنهایی محرک عمل شوند؛ اما در مقابل حالات‌های ذهنی همچون میل، آرزو یا گرایشهای ما، به خودی خود می‌توانند آغازگر عمل و فعل باشند. بر همین اساس، کورین بسون بر اساس نظرات آنسکوم یا میلر محتوای ذهنی ما به دو دسته بزرگ تقسیم می‌کند: در یک طرف محتوای ذهنی شناختی قرار دارد که نمونه اصلی آن باور است و در طرف دیگر گرایشهای ما قرار دارند که غیرشناختی هستند و محتوای معرفتی ندارند و نمونه اعلی آنها امیال هستند. (Besson.2019:36) از نظر آنسکوم باورها حکایت‌گر و بازنمای جهان خارج هستند اما به خودی خود به عمل منتهی نمی‌شوند؛ اما امیال حاکی نیستند، هرچند آغازگر اعمال ما هستند (Anscombe.2000:12). چنین تمایزی در فلسفه بسیار رایج شده است و نظریه‌های بسیاری برای تبیین آن

گسترش یافته‌اند؛ مثلاً گاهی بیان می‌شود که جهت باورها از جهان به ذهن است، یعنی ذهن مطابق با آنچه در نفس الامر است تغییر می‌کند. اما جهت امیال از ذهن به جهان است، یعنی امیال باعث تغییر جهان عینی برای مطابق شدن با محتوای ذهنی میل می‌شوند (Miller.2013:6).

در ادامه تمایزی که در بالا به آن اشاره شد، ایترنالیسم اخلاقی، نظریه‌ای درباره نقش احکام اخلاقی در زندگی ماست. بنیان این نظریه این است که مشاهدات روزمره نشان می‌دهد احکام اخلاقی انگیزه و محرک لازم برای عمل در انسانها هستند، یعنی اگر حکم اخلاقی، عملی را تایید کند، ما انگیزه لازم برای آن عمل را در اختیار خواهیم داشت. مثلاً در زمینه دزدی، اگر حکم اخلاقی معتبر برای شما عدم دزدی، همین حکم برای توجیه دزدی نکردن شما کافی است. بسون ایترنالیسم اخلاقی را بر اساس نظر یورسن چنین تعریف می‌کند (Besson.2019:37): ضرورتاً اگر فردی حکمی اخلاقی به عملی مانند F داشت، آنگاه او محرک لازم برای عمل F را در اختیار دارد.

شرط انجام دادن اعمال مطابق با بدیهیات و احکام عقلانی آن است که فرد شبهه ذهنی یا نقص عقلی نداشته باشد و اراده او ضعیف نباشد، یعنی همانچیزی که ارسطو آکراسیا (akrasia) می‌نامد. همچنین محرک‌های اخلاقی ممکن است تحت تاثیر انگیزه‌های برتری قرار گیرند و کنار گذاشته شوند. مثلاً فردی که اخلاقاً دزدی را بد می‌داند، ممکن است زمانی که تحت گرسنگی شدید باشد یا هنجارهای اجتماعی خاصی برقرار باشند، انگیزه عدم دزدی خود را از دست بدهد و برای سیر کردن خود دزدی کند.

معمولاً ایترنالیستها برای دفاع از موضع خود از مشاهدات تجربی این‌چنینی استفاده می‌کنند که اگر فردی دیدگاه اخلاقی خود را عوض کند، انگیزه او برای اعمال اخلاقی نیز تغییر می‌کند. فردی که اخلاق مسیحی دارد برای انجام برخی امور انگیزه کافی را دارد و اگر آنها انجام دهد و از او پرسیده شود چرا آن اعمال را انجام داده، موضع اخلاقی خود را در پاسخ بیان می‌کند. حال اگر این فرد اخلاق مسیحی را رها کند و به نظام اخلاقی دیگری روی آورد، انگیزه‌های او نیز تغییر می‌کند و اعمال دیگری از او سر می‌زند. حال با توجه به توضیحات مختصری که درباره ایترنالیسم اخلاقی داده شد اگر دیدگاه هیومی درباره انگیزش را از یک طرف و از طرف دیگر ایترنالیسم را مقدمه یک استدلال منطقی قرار دهیم، می‌توانیم دیدگاه غیرشناختی بودن اخلاق را به شکل زیر نتیجه بگیریم: باورها به خودی خود محرک انسانها برای عمل نیستند. احکام اخلاقی به خودی خود

محرک انسان‌ها برای عمل هستند. در نتیجه احکام اخلاقی اینهمان با باورها نیستند و احکام اخلاقی غیرشناختی و محرک عمل هستند. (Besson.2019:38)^۵

در همین راستا براندون ابرازگرایی را نظریه‌ای می‌داند که وظیفه دارد نقش ابرازی کلمات در زبان موضوعی علم را تبیین کند، مثلاً روابط استلزام یا سازگاری را توضیح دهد؛ و البته چون همه این روابط به صورت جملات شرطی هستند، همزمان هنجاری بودن قواعد نیز بیان می‌گردد. (Brandon.2018:76) می‌توان حدس زد چنین نظریه‌ای چگونه با اینترنالیسم غیرشناختی اخلاقی که در بالا آمد مواجه می‌شود: همه احکام اخلاقی مانند این‌که دزدی نادرست است یا نباید دزدی کرد با یک حالت ذهنی غیرشناختی معادل هستند، بسون با گیارد در این زمینه هم‌نظر است که در ذهن معادل با هر باید اخلاقی، قصد و نیتی وجود دارد. پس اگر شما حکم کنید که نباید دزدی کرد یعنی شما این قصد و نیت را دارید که دزدی نکنید. این نیت معنای جمله انشایی «نبايد دزدی کرد» را نیز توضیح می‌دهد؛ وقتی شما قضاوتی اخلاقی می‌کنید و حکمی صادر می‌کنید در واقع قصد می‌کنید که کاری را انجام دهید یا ندهید و همین قصد و نیت، شما را به عمل متناسب حکم تشویق می‌کند. باید‌ها و نباید‌های اخلاقی مانند نقشه‌های راه هستند و برای ما در مواجهه با مسایل مختلف مشخص می‌کنند که چگونه باید رفتار کنیم؛ آنچه سبب می‌شود تا احکام اخلاقی، اعمال خاصی را به دنبال داشته باشند، قصد و نیتی است که با آنها گره خورده است.

مباحث مربوط به نیت و چگونگی انگیزش عامل انسانی به عمل در فلسفه اخلاق و فرااخلاق بسیار گسترده هستند، اما طرح اجمالی که در بالا آمد آشنایی خوبی در این زمینه می‌دهد تا به کمک آن بتوانیم وارد حوزه غیرشناختی بودن منطقی (logical non-cognitivism)، ابرازگرایی منطقی (logical expressivism) و معمای لوئیس کرول شویم.

۳. معمای لوئیس کرول

در سنت منطقی اسلامی-ایرانی که از ارسطو به ارث رسیده است قیاس به صورت زیر تعریف می‌شود:

قیاس قولی است مشتمل بر چند قول که از وضع آنها ذاتا و به ناچار قول معین دیگری لازم آید. (حلی. ۱۳۷۰: ۱۴۳)

که معادل است با تعریف ارسطو از قیاس:

A discourse in which certain things having been supposed, something different from the things supposed results of necessity because these things are so. (Aristotle, Prior Analytics: 24b18–20)

بدین معنی که استدلال قیاسی قولی مرکب از چند قضیه است که مفروض گرفتن آن‌ها به ضرورت و بدون نیاز به مقدمه‌ای دیگر، قضیه دیگری را نتیجه می‌دهد. همانطور که دیده می‌شود، اضافه کردن مقدمه‌ای دیگر به قیاس، یعنی دقیقاً کاری که کرول انجام می‌دهد، با تعریف مورد قبول از قیاس در تقابل است، زیرا یکی از جنبه‌های اصلی معمایی که کرول در مقاله «لاک‌پشت به آشیل چه گفت» مطرح کرده، زنجیره بی‌نهایتی از استدلال‌های پی‌درپی است که نشان از غیرممکن بودن رسیدن به نتیجه در یک استدلال قیاسی دارد؛ در داستانی که او بیان کرده حتی نمی‌توان طبق قاعده مشهور وضع مقدم، از مقدمات نتیجه را استخراج کرد. اگر چه داستان کرول در مقاله او قابل خواندن است، اما در این‌جا برای تکراری نشدن داستان و همچنین نشان دادن اهمیت آن از وجهی دیگر، به نسخه دیگری از سناریوی کرول اشاره می‌کنیم که بسون با توجه مطالب کتاب *منطق نمادین* اثر کرول ذکر می‌کند.^۷ کرول در ابتدا در تاریخ ۲۴ آگوست ۱۸۹۴ معمای مدنظر خود را برای سردبیر مجله *Mind* ارسال کرد؛ اما سردبیر از او خواست ماجرا را بیشتر روشن کند. کرول در پاسخ به او به شکل مجمل تسلسلی که در همه استدلال‌های قیاسی وجود دارد را توضیح داد؛ حال به نظر می‌رسد آن بیان از ایده کرول، برای منظور کنونی ما و روشن کردن دستوری بودن منطق و ضرورتی که در اخذ نتیجه از مقدمات وجود دارد بسیار کمک‌کننده باشد؛ زیرا از آن بیان، به روشنی می‌توانیم به نفع ابرازگرایی منطقی و موصل‌بودن حجت‌های قیاسی استفاده کنیم. استدلالی که در مقاله مشهور ۱۸۹۵ وجود دارد از قاعده وضع مقدم استفاده می‌کند، اما در استدلالی که در ۱۹۸۴ مطرح شده، یکی از قیاس‌های اقتরانی حمله دیده می‌شود که نشان از تنوع ارائه معمای کرول دارد.

تسلسلی که کرول از آن صحبت می‌کند به شکل زیر آشکار می‌شود:

اگر فرض کنم که

۱. سقراط انسان است و همه انسانها فانی هستند، اما نپذیرم که
۲. زنجیره «اگر سقراط انسان است و هر انسانی فانی است آنگاه سقراط فانی است» زنجیره‌ای معتبر است

آن‌گاه در واقع نپذیرفته‌ام که

۳. سقراط فانی است.

پس قبل از رسیدن به ۳ باید هم ۱ و هم ۲ را پذیرفته باشم.

همین تصدیق بالا (یعنی قبل از ۳ باید ۱ و ۲ را پذیرفته باشم) را می‌توان در قالب

مقدمه چهارمی نوشت:

۴. اگر ۱ و ۲ صادق باشند پس ۳ صادق است.

حال اگر این گام آخر را منکر شوم چه می‌شود؟ یعنی بگویم علی‌رغم اینکه ۱ و ۲

را می‌پذیرم اما اجباری وجود ندارد که ۳ را هم بپذیرم.

مطمئن قبول ۳ باید موکول شود به بعد از اینکه ضرورت گام چهارم برایم روشن

شده باشد؛ یعنی برای پذیرفتن ۳ باید هم ۱ و هم ۲ و هم ۴ را بپذیرم!

و این ماجرا می‌تواند ادامه پیدا کند. (Besson.2019:40-41)

به نظر می‌رسد مشکل اصلی در این معما، تفسیر نادرستی باشد که از دستوری بودن

قواعد منطقی داریم. برای تبیین این مسئله مناسب است مقداری از ابهام موجود در مثال

کرول بکاهیم و مورد ساده‌تری از استفاده از قاعده وضع مقدم را مثال بزنیم. فرض کنید فرد

عاقلی که به حواس او اطمینان داریم استدلال زیر را انجام دهد و ما مطمئن باشیم مقدمات

ساده‌ای که او بیان می‌کند واقعا صادق باشند: اگر الف آنگاه ب و همچنین الف پس ب.

در هنگام مواجهه با این استدلال، که به روشنی معتبر است، دستوری که حدس می‌زنیم در

آن وجود دارد این است که اگر مقدمات را قبول داشته باشیم آنگاه متعهد هستیم که نتیجه

را نیز قبول داشته باشیم. اما مسئله زمانی رخ می‌دهد که ما دستوری که در این استدلال

وجود دارد را به درستی تشخیص نمی‌دهیم و در نتیجه انگیزه لازم برای رسیدن به نتیجه در

ما به وجود نمی‌آید. پس باید به دنبال این باشیم که کشف کنیم برای کسی که این مقدمات

کافی است و موفق می‌شود به نتیجه برسد چه اتفاقی می‌افتد و چه چیزی محرک او برای

اخذ نتیجه از مقدمات می‌شود. البته لوئیس کرول برای این سوال پیشنهادی را به‌طور ضمنی

مطرح کرده است؛ برای رسیدن به نتیجه از مقدمات باید قبول کنیم که «اگر مقدمات

صادق باشند آنگاه نتیجه هم صادق خواهد بود». یعنی آن دستور لازم برای اخذ نتیجه در

مورد استدلال فوق این جمله شرطی است که

(ش): «اگر (اگر الف آنگاه ب) و الف آنگاه ب». (Besson.2019:42)

احتمالا جی-ای-مور اولین کسی بود که به درستی تشخیص داد اشکال کار همین پیوندزدن هنجاری بودن بودن منطق با جملات شرطی به شکل (ش) است و همین جملات شرطی که به ظاهر بیانگر دستورات منطقی هستند تسلسل کرول را به وجود می‌آورند. (Moore.1903:85) یعنی علاوه بر اضافه کردن جمله (ش) به مقدمات استدلال، خواهان این خواهیم بود که مقدمه دیگری به صورت جمله شرطی اضافه کنیم. پس جملات شرطی که کرول به مقدمات اضافه می‌کند واقعا آنچیزی نیست که انگیزه اخذ نتیجه را در فردی که مقدمات را در اختیار دارد به وجود آورد؛ همچنین که راهکار کرول در تقابل با تعریف استدلال قیاسی است.

۴. پیشنهاد جوابی حلی برای تسلسل کرول

آنچه در بالا درباره آن صحبت کردیم به مانند همان جواب نقضی در اصطلاح اصولیون است؛ یعنی در یک مورد خاص نشان دادیم که راه‌حلی که کرول برای موصل بودن مقدمات به نتیجه ارائه داده، همان دلیل اصلی تسلسلی است که گرفتارش شده است. اما جواب حلی این مسئله چیست؟ از نظر بسون علی‌الاصول باید جمله (ش) را حذف کرد و به جای آن اصلی را جایگزین کرد که به کسی که با استدلال مواجهه می‌شود بگوید چگونه باید با مقدمات استدلال رفتار کند. این اصل باید این فرد را مجاب کند تا با عبور از مقدمات، از آنها نتیجه را بیرون آورد. معمولا در فلسفه اخلاق چنین اصولی با مفهوم «باید» (ought) عجین هستند، پس احتمالا اصلی هم که در این جا به دنبال آن هستیم نیز با «باید» بیان می‌شود؛ مثلا:

(ب): هر فردی اگر الف و اگرالف آنگاه ب را پذیرفت باید ب را هم بپذیرد.

(Besson.2019:42)

مدعا این است که فردی که به جای (ش)، با (ب) روبرو باشد بهتر می‌تواند از ۱ و ۲ به نتیجه ۳ برسد. البته دستوری دانستن قواعد منطقی نکته جدیدی نیست و منطقدانان زیادی به این امر اشاره کرده‌اند. مثلا ویتگنشتاین در بندهای زیادی از کتاب «ملاحظات درباره مبانی ریاضیات» بیان کرده که قواعد استنتاجی درست و غلط ندارند و تنها دستوراتی هستند که باید مطابق آنها عمل کرد. (Wittgenstein.1983:180) نکته جدیدی که ایترنالیست‌ها قصد اضافه کردن آن را دارند این است که قواعد منطق خودبخود سبب حرکت ذهن می‌شوند. به تعبیر دیگر، با هر قاعده منطقی، دانشی مانند (ب) هم در فرد

به وجود می‌آید که راهنمای فرد در طول استدلال است و سبب می‌شود فرد از مقدمات به سوی نتیجه سفر کند و نتیجه را بپذیرد؛ و شاید بهتر باشد که بگوییم فرد را مجاب می‌کند نتیجه را به عنوان گزاره‌ای مجزا از مقدمات قبول کند. بسون سعی می‌کند با آوردن دیدگاه اندیشمندان دیگر در این زمینه، نظریه ایترنالیسم منطقی را مورد سنجش قرار دهد: مثلاً گیلبرت رایل پیشنهادی بسیار شبیه مدعای بالا درباره تسلسل کرول مطرح کرده است و تفسیر او چنین است که اصول اساسی منطق، مانند (ب)، درباره دانستن و معرفت داشتن به چیزی نیست، بلکه نحوه انجام کاری را نشان می‌دهد؛ یا به تعبیری دیگر، این اصول بیش‌تر معرفت عملی هستند تا معرفت نظری. (Ryle.1945:2) البته این چنین نیست که گزاره‌هایی مانند (ش) هیچ معرفتی در بر نداشته باشند، بلکه بیشتر شبیه بلیط قطار هستند؛ شما می‌توانید بلیطی برای سفر در اختیار داشته باشید اما هیچوقت به سفر نروید، یا مطابق با مسئله ما در اینجا، هیچوقت از مقدمات به نتیجه نرسید. اصول منطقی باید به گونه‌ای تعبیر شوند که فرد را به سمت نتیجه استدلال هل دهند. بدین شکل در نظر رایل، دانستن منطق به معنای دانستن چگونه نتیجه گرفتن است؛ نتیجه‌گیری از مقدمات، استعدادی (disposition) است که عملاً در ما وجود دارد، پس نباید شیوه نتیجه‌گیری را مقدمه‌ای اضافه بر مقدمات استدلال قلمداد کنیم و گمان کنیم چنین مقدمه‌ای ما را از معنای کرول نجات می‌دهد. بنابراین به زعم رایل، وقتی مقدمات پذیرفته شده باشند، نتیجه هم خودبه‌خود پذیرفته شده است. (Besson.2019:44)

یکی از افراد سرشناس دیگری که در این زمینه آراء بسیار مشهوری دارد آقای پل بوقوسیان است. آرائ ایشان به اندازه‌ای در این مورد شهرت دارد که تقریباً عیناً در همه مقالات از جمله مقاله ابرازگرایی نوشته خانم بسون هم بازنشر می‌شوند. او مسئله کرول را به شیوه جدیدی مورد بررسی قرار داده و نوک حمله آن را متوجه موجه بودن اصول اساسی منطق و استنتاج می‌داند. یعنی تسلسل کرول نشان می‌دهد قواعد استنتاج به مانند وضع مقدم به خودی‌خود و به صرف آگاهی به صورت آنها موجه نمی‌شوند. (Boghossian.2001:26) پیشنهاد بوقوسیان این است که باید فرض کرد می‌توان بین اندیشه‌های مختلف گذر کرد بدون آنکه نیازمند باوری باشیم که این حرکت استدلالی را موجه کند. اگر فهم استدلالی ما به صورت استعدادی ذهنی باشد چنین حرکتی ممکن خواهد بود. البته او دیدگاهی ویتگنشتاینی دارد و پیروی از قواعد (rule following) را همان استعداد ما به رفتار مطابق با قاعده، زمانی که مانعی بر سر راه نباشد، می‌داند. پس کاملاً

ممکن است فردی از یک قاعده منطقی پیروی کند اما زمانی که از او بخواهیم صورت آن قاعده را بیان کند، نتواند آنچه به صورت ضمنی انجام می‌دهد را صراحتاً بیان کند؛ به قول ویتگنشتاین «وقتی از قاعده‌ای پیروی می‌کنم، انتخاب نمی‌کنم. [بلکه] کورکورانه از آن قاعده پیروی می‌کنم.» (Wittgenstein.1973: §219) بدین ترتیب ایده جالب بوقوسیان این است که می‌توانیم نوعی ایترنالیسم منطقی را بر اساس ایده پیروی کورکورانه توسعه دهیم. (Boghossian.2003:228) بسون به نقل از فیلی، این موضوع را اینگونه توضیح می‌دهد که اگر بخواهیم قواعد منطق را به تنهایی برای حرکت از مقدمات به نتیجه کافی بدانیم، توجیه این حرکت نباید متکی به معرفت نظری باشد، بلکه باید منطق را نوعی عمل و فعل بدانیم به نحوی که نتوان آن را بر اساس مبانی نظری انکار یا حرکت آن را متوقف کرد، دقیقاً مثل کاری که لاکپشت می‌کند و آشیل را بر اساس استدلالهای نظری به دردمس می‌اندازد. (Philié.2007:186)

مطمئناً گام بعدی در این مسیر پاسخ به این سوال خواهد بود که منطق چگونه می‌تواند سبب حرکت ذهنی شود؟ البته می‌توان پاسخ این سوال را در جوابهایی که به سوال کلی‌تر «چگونه دلایل هنجاری می‌توانند سبب حرکت‌های ذهنی در مسیرهای معین شوند» نیز جست‌وجو کرد، زیرا قواعد و اصول منطقی در چنین دیدگاهی از زمره دستورات و هنجارها هستند. بدین شکل قواعد منطقی، گزاره‌هایی نخواهند بود که توصیف‌گر واقعیتی در نفس‌الامر باشند، بلکه استعدادهای ذهنی هستند که همچون جملات انشایی سازنده وضعیت و حرکتی خواهند بود. (Besson.2019:45)

سیمون بلکبرن از دسته اندیشمندان مشهوری است که سالها درباره حقیقت منطق اندیشه‌ورزی کرده و مقالات و کتب متعددی نیز نوشته است و مقاله کنونی هم در بسیاری موارد تحت تاثیر روشنگری‌های او است. سوال او این است که چگونه باید فردی که دچار تسلسل کرول می‌شود و از رسیدن به نتیجه خودداری می‌کند را توصیف کنیم. او، متأثر از هیوم، اراده کردن را در حرکت ذهنی لازم می‌داند، زیرا هر گونه تامل نظری، نیازمند اراده‌ای خارج از خود است تا آن را به سرانجام برساند. در واقع جواب مسئله کرول را باید در تحلیل عقل عملی جستجو کنیم؛ به همین خاطر هم نام کتاب ۱۹۹۵ خود را «برخاستن لاکپشت عملگرا» گزارده است (Blackburn.1995). از نظر او عدم موفقیت در رسیدن از مقدمات به نتیجه نوعی ضعف اراده یا آکراسیا است و اگر فردی اراده یا میل لازم برای اخذ

نتیجه را نداشته باشد، اضافه کردن هر تعداد مقدمه نظری به استدلال او را مجاب به نتیجه گیری نمی کند.

با توجه به سابقه پژوهشی درباره معمای کرول که در بالا آمد، به نظر می رسد جواب حلی به مسئله تسلسل کرول، توجه همزمان از یک طرف به اصولی مانند (ب) که نوعی الزام را پدید می آورند و از طرف دیگر تعریف منطقی نه به عنوان علمی نظری، بلکه هم چون قواعد بازی باشد که مهره های ذهنی را در صفحه شطرنج استدلال به جلو می راند. اگر منطق به خودی خود بتواند سبب حرکت ذهن شود، از تسلسل کرول ممانعت می شود. یعنی هیچ سخته و وقفه ای بین قبول مقدمات یک استدلال معتبر و اخذ نتیجه از آنها وجود ندارد و این حرکت آنی است. اگرچه در بیان قواعد منطقی صحبت از فرد یا ذهنی که منطق را به کار می گیرد برده نمی شود، اما عدم نام بردن از مجریان قواعد منطق نباید سبب گمراهی شود؛ هر فردی که استدلال می کند، می داند که چگونه قواعد و دستورات منطق را به کار برد و هر حرکت این فرد از روی اراده و نیتی خواهد بود که قواعد منطقی به او داده است. در واقع استدلال کردن، نوعی عمل و فعل است و نه تامل نظری. پس هر استدلال، آنی و بدون مکث برای تامل کردن خواهد بود. بدین ترتیب، روشن است که زنجیره تسلسل کرول در همان ابتدا متوقف می شود.

جنبه دوم راه حل پیشنهادی، به مانند پیشنهاداتی که در بالا از برخی بزرگان این حوزه نقل شد، این است که آگاهی و معرفت به اصول منطقی و قواعد استنتاجی را به مانند استعداد ذهنی بدانیم. البته این استعدادها نباید در قالب گزاره ارائه شوند، بلکه باید جملاتی انشایی مانند (ب) باشند، زیرا گزاره ها در نهایت خود را به صورت مقدمات اضافی به استدلال تحمیل می کنند. اگر هم اصرار بر این باشد که قواعد منطقی را حاوی باور بدانیم، این باور چنین خواهد بود که قواعد منطقی ضرورتاً صدق نگه دار هستند و صدق مقدمات به نتیجه منتقل می شود و ضرورتاً نتیجه صادق است، و گزاره ای صادق، یعنی نتیجه، لزوماً خود را آشکار می کند. البته برای فرار از این دور باطل که ابتدا قواعد منطقی را نوعی باور بدانیم اما باوری که در نهایت لزوماً به شکل مستقلی به نتیجه استدلال می رسد، از همان ابتدا قواعد منطقی را نوعی استعداد در نظر می گیریم که از زمره دستورالعملهایی برای حرکت و فعل هستند و نه باورهایی که توصیف گر حقیقتی باشند.

قسمت سوم راه حل پیشنهادی بررسی این مسئله خواهد بود که چگونه اصول و قواعد منطقی را صورت بندی کنیم تا منظور ما تامین شود. علی الاصول جملات و دستوراتی مانند

(ب) می‌توانند مانع تسلسل کرول شوند، اما تا به حال در تاریخ منطق دیده نشده است که قواعدی منطقی چنین صورت‌بندی شوند، زیرا چنین دستوراتی بیش از حد اکید به نظر می‌رسند. آیا منطق باید به این شدت قوی باشد و در همه موارد تعیین کند که چه چیزی را باید باور داشت و چه چیزی را نباید؟ در همه علوم گاهی تصمیم می‌گیریم که به جای نتیجه‌گیری، مقدمات را بازنگری کنیم. در بسیاری از موارد، نتیجه‌ای که مقدمات حاصل می‌کنند، با واقعیت مطابقت ندارد و اصرار بر نتیجه نامعقول خواهد بود، هرچند از یک استدلال قیاسی بدست آمده باشد. اما (ب) اجازه بازنگری در مقدمات را به ما نمی‌دهد یا این کار را بسیار سخت می‌کند. در واقع (ب) بین استدلال‌های درست (sound) که مقدماتی صادق دارند و استدلال‌های معتبر (valid) که صدق مقدمات آن‌ها فرضی است تفاوتی نمی‌گذارد. پس بهتر است (ب) را صرفاً بر اساس استدلال‌های درست صورت‌بندی کنیم تا امکان بازنگری در مقدمات هم وجود داشته باشد:

(ب۱) هر فردی اگر P و اگر p آنگاه Q را صادق دانست باید Q را هم صادق بداند.

(Besson.2019:47)

در (ب۱) اگر کسی مقدمات را صادق نداند لزومی به پذیرش صدق نتیجه هم ندارد و پذیرش فرضی با صدق قطعی تفاوت دارد. برخی معقدند (ب۱) همچنان بیش از اندازه قوی و اکید است، زیرا مفهوم صدق مولفه متافیزیکی است که بحث‌های زیادی با خود به‌همراه دارد و پیشنهاد داده‌اند جهت «باید» به شکل زیر کل قاعده را در بر بگیرد:

(ب۲) هر فردی باید چنان رفتار کند که اگر P و اگر p آنگاه Q را پذیرفت، Q را

هم بپذیرد. (Besson.2019:47)

(ب۲) از مفهوم صدق استفاده نکرده و برای پذیرش مقدمات هم فرصتی برای فرد فراهم کرده است و همچنین رفتار او را هدف قرار داده است. البته اصرار برای تغییر (ب) اندکی وسواس‌گونه است، زیرا همیشه فرض بر این است که اگر همه چیز مانند قبل بود و چیزی سبب تغییر پذیرش مقدمات نشد، آنگاه قواعد منطقی شما را مجاب به پذیرش نتیجه می‌کنند. مسلم است اگر پذیرش مقدمات مورد خدشه باشد، نتیجه هم حاصل نمی‌شود. در هر صورت برای رفع هر گونه شبهه‌ای، به نظر می‌رسد (ب۲) پاسخ‌گوی مسئله ما باشد.

(ب۲) به ما می‌گوید که چگونه منطق سبب حرکت ذهنی از مقدمات به نتیجه می‌شود.

بسوزن به نقل از جان بروم صورت‌بندی‌هایی مانند (ب۲) را آزمون هنجاری بودن

منطق می‌نامد، بدین معنی که اگر شما مقدمات منطق را بپذیری اما منکر نتیجه شوی آن‌گاه آن‌گونه که باید رفتار نکرده‌اید و آن‌گونه که باید معقول نبوده‌اید.

حال باتوجه به نکاتی که گفته شد می‌توانیم بگوییم جواب حلی برای مسئله کرول به قرار زیر است: اول اینکه آنچه حرکت استدلالی را ممکن می‌کند و سبب می‌شود فردی که در حال استدلال است نتیجه را از مقدمات استخراج کند وجود معرفتی مانند (ب۲) است؛ یعنی هرگاه فردی مقدمات را پذیرفته باشد و چیز دیگری سبب تغییر در این پذیرش نباشد آنگاه باید و لزوماً نتیجه را نیز بپذیرد. دوم اینکه معرفت به اصولی مانند (ب۲) همانند استعدادهای ذهنی است که سبب می‌شود فردی که واجد آن استعداد باشد بتواند فعل و عملی را انجام دهد؛ یا به شکل کلی‌تر، منطق همچون مجموعه‌ای از استعدادها است و هرکسی این استعدادها را کسب کرده باشد، می‌تواند افعال و حرکتهای ذهنی خاصی را انجام دهد. این استعدادها ملکه ذهن می‌شوند و برای عمل به آنها لازم نیست درباره آنها دست به تامل زد یا آنها را توجیه کرد. استعدادهای منطقی دانش نظری و به شکل گزاره‌هایی نیستند که در هنگام استدلال کردن به مقدمات اضافه شوند، بلکه مانند قواعد بازی شطرنج، حرکت بخش ذهن هستند. ذهن در هنگام بازی طبق استعدادهایش، ناگهان متوقف نمی‌شود و به محرکی اضافی نیاز ندارد تا مجدداً حرکت خود را شروع کند؛ بعد از پذیرش مقدمات، ذهن مستقیماً به نتیجه منتقل می‌شود.

۵. ابرازگرایی منطقی

در بخش قبلی راه‌حل پیشنهادی برای توقف تسلسل موجود در معمای کرول را توضیح دادیم. در این بخش قصد داریم این راه‌حل را به نقل از بسون در قالب نوعی ایترنالیسم منطقی که توجیه‌گر حرکت ذهنی می‌شود صورت‌بندی کنیم، یعنی بدین شکل که معرفت من به (ب۲) سبب حرکت ذهن ما در استدلال به سمت نتیجه می‌شود، البته زمانی که مقدمات را پذیرفته باشیم. مدعای ایترنالیستی در این امر نهفته است که (ب۲) ذاتاً محرک ذهن و معرفت به آن کافی است. سابقاً گفته شد که ایده اصلی این پاسخ از فلسفه اخلاق گرفته شده و نمونه آن در بخش دوم که درباره ابرازگرایی اخلاقی بود آورده شد. اکنون می‌توانیم همان فرایند استنتاجی را برای منطق بازنویسی کنیم و از ایده ایترنالیسم منطقی به ابرازگرایی منطقی برسیم و منطق را غیرشناختی معرفی کنیم (Besson.2019:49):

۱. باورها (حالت‌های شناختی که به صورت گزاره‌ای هستند) به خودی خود محرک انسان‌ها برای عمل نیستند. (مقدمه‌ای که از هیوم اخذ شده است)

۲. اصول منطقی به شکل (ب۲) به خودی خود محرک انسانها برای عمل هستند. (مقدمه‌ای که از ایترنالیزم اخذ شده است)

در نتیجه

۳. اصولی منطقی مانند (ب۲) باور (و شناخت توصیفی) نیستند.

در نتیجه

۴. معرفت به اصولی مانند (ب۲) معرفتی غیرشناختی و محرک عمل هستند.

در مقدمه اول استدلال فوق که بازنویسی مجددی از نظریه هیوم است، بر این نکته تاکید شده که گزاره‌ها، یعنی معارفی که در جملات خبری بیان می‌شوند و توصیف‌گر وضعیتی از نفس‌الامر هستند، نمی‌توانند حرکت ذهنی خلق کنند. به تعبیری از «هست» نمی‌توان «بایدی» نتیجه گرفت. در تسلسلی که کرول بیان می‌کند نیز چنین است که مقدماتی به صورت گزاره به مقدمات اصلی اضافه می‌شوند و قصد این گزاره‌ها نیز بیان دستور و بایدی برای نتیجه‌گیری است. این مقدمه اول، قصد دارد نشان دهد که چنین کاری گام اول اشتباه در تولید تسلسل است.

آنچه جواب ارائه شده در این مقاله را از باقی پیشنهادها متفاوت می‌کند اشاره و تعهد صریح بسون به نظریه هیومی محتوای ذهنی است. شاید باقی اندیشمندان نیز در مواجهه با معمای کرول چنین جوابی را در پس‌ذهن داشته‌اند اما پیوند بین رای هیوم و تاملات موجود در فلسفه اخلاق با منطق کمتر مورد توجه بوده است. طبق پیشنهاد اخیر، حالات شناختی ذهن به تنهایی محرک عمل نیستند. در واقع در پاسخ ارائه شده این نکته نهفته است که توجیه قواعد استنتاجهای منطقی صرفاً نمی‌تواند شامل گزاره‌های باشد که این قواعد را بیان می‌کنند، زیرا در این صورت حرکتی در منطق رخ نمی‌دهد؛ بلکه توجیه قواعد منطقی در استعدادهایی است که توسط منطق به وجود می‌آیند و استدلال را ممکن می‌کنند. شاید این جواب برای عده‌ای که منطق را عهده‌دار دفاع از عقلانیت می‌دانند خوش‌آیند نباشد، زیرا منطق را از حوزه توصیف‌گری خارج کرده‌ایم و جنبه معرفت‌زایی آن را بیش از حد کوچک دانسته‌ایم؛ به تعبیر دیگر منطق دیگر معادل با عقلانیت نیست. البته این هزینه‌ای است که برای حفظ شعار «از هست نمی‌توان به باید رسید» یا «حالات شناختی به خودی خود نمی‌توانند آغازگر عمل باشند» پرداخت شد.

غیرشناختی بودن منطق، طبق مطالبی که در بالا گفتیم، نتیجه راه‌حل ارائه شده است. اگر بخواهیم اندکی از بار منفی «غیرشناختی بودن منطق» بکاهیم و همچنان از تسلسل کرول پرهیز کنیم می‌توانیم قائل به تفصیل شویم و منطق را هم دارای جنبه شناختی و هم جنبه دستوری بدانیم. هرچند این راه‌حل پسندیده‌ای نیست و با متورم کردن پیشنهاد و اضافه کردن به محتوای فرضیه از کلیت آن می‌کاهد، اما از تیزی تیغ غیرشناختی بودن نیز کم می‌کند. بدین شکل پیشنهاد ارائه شده به صورت زیر خواهد بود:

۱. باورها (حالت‌های شناختی که به صورت گزاره‌ای هستند) به خودی خود محرک انسان‌ها برای عمل نیستند. (مقدمه‌ای که از هیوم اخذ شده است)
۲. اصول منطقی به شکل (ب۲) به خودی خود محرک انسانها برای عمل هستند. (مقدمه‌ای که از ایترنالیسم اخذ شده است)

در نتیجه

۳. اصولی منطقی مانند (ب۲) هم باور و شناخت توصیفی و هم دارای استعداد‌های عملی هستند.

در نتیجه

۴. معرفت به اصولی مانند (ب۲) هم معرفتی توصیفی و هم معرفتی غیرشناختی و محرک عمل هستند.

با اصلاح فوق یک گام از ابرازگرایی غیرشناختی منطق دور شده‌ایم، زیرا منظور از ابرازگرایی منطقی این است که قواعد منطقی ابراز رفتار و حرکتی ذهنی هستند و نه گزاره‌ای که حاکی از واقعیتی عینی باشد. همچنین می‌توان پیش‌بینی کرد با این اصلاح در آینده دچار دردسر شویم، زیرا قصد ما این بود که در نهایت از معتبر بودن استدلال‌های منطقی دفاع کنیم، اما با اصلاح فوق به نظر نمی‌رسد بتوانیم سمانتیکی یک‌دست و سازگار ارائه کنیم. در اصلاحیه فوق مشخص نیست تعریفمان از «باید منطق» چیست. از یک طرف گفته‌ایم لزوم رسیدن به نتیجه از مقدمات از شناخت ما به قواعد منطقی حاصل می‌شود و از طرف دیگر گفته‌ایم منطق سازنده استعداد‌های ذهنی است که همانند قصد کردن، ما را به نتیجه می‌رساند. معنای هنجاری بودن منطق طبق (ش) از یک طرف و از طرف دیگر (ب۲) یکی نیست. (ش) را می‌توان در قالب یک گزاره بیان کرد و به مقدمات افزود اما (ب۲) صرفاً یک استعداد و توانایی برای عمل است. بنابراین اصلاح فوق فقط فرار از ایده

غیرشناختی بودن منطق است و نمی‌تواند مورد قبول باشد. لذا باید همچنان بر ایترنالیسم منطقی به شکل استعدادی بودن آن، برخلاف آنچه خانم بسون اشاره دارد، پافشاری کنیم.

۶. نتیجه‌گیری

غیرشناختی دانستن منطق و ابرازگرایی منطقی امروزه از دیدگاه‌های مطرح در معرفت‌شناسی منطق است و اکثر افرادی که از این دیدگاه دفاع می‌کنند در مرحله اول با معمای کرول مواجه بوده‌اند. ابرازگرایی منطقی را می‌توان با دیگر بحث‌های مهم در فلسفه منطق گره زد و تصویر هماهنگی از منطق ارائه داد. مثلاً به تبع دیدگاهی که ویتگنشتاین در تراکتاتوس ارائه داده است^۸، برخی از منطقدانان تفسیری ابرازگرایانه از ثابتهای منطقی مانند عطف یا شرط ارائه داده‌اند^۹، بدین شکل که ثابتهای منطقی صرفاً تابع ارزش یا توصیف‌گر معرفتی عینی نیستند، بلکه بیانگر عمل در استدلال هستند یا به تعبیر دیگر معنای ثابت‌های منطقی را باید در قالب عمل استدلال ارائه داد.

هم‌چنین دیدیم که توجیه اصول اولیه و قواعد بنیادی منطق مانند وضع مقدم نمی‌تواند در قالب گزاره‌های توصیفی مانند (ش) ارائه شود. توجیه اعتبار قواعد استنتاجی در دستوری و هنجاری بودن آنها نهفته است و اشتباهی که باعث تسلسل کرول می‌شد این بود که اعتبار را امری عینی می‌دانست و باورهای منطقی ما را ابژکتیو و توصیفگر حقیقتی از حقایق جهان معرفی می‌کرد. معرفت‌شناسی لزوماً به معنای پیدا کردن معرفتهای عینی نیست و در معرفت‌شناسی منطق هم نباید به دنبال چنین امری باشیم، بلکه باید روش‌های شکل‌گیری و تحصیل معارف را ارزیابی کنیم. روشن است که چنین تصویری از معرفت‌شناسی، رئالیستی نیست و ابرازگرایی منطقی را باید نظریه‌ای ضد رئالیستی قلمداد کنیم (Besson.2019:52). در واقع چنین نیست که ما به اصول منطقی علم و شناخت داشته باشیم یا این اصول امری عینی را توصیف کنند، بلکه اصول منطقی پیش‌شرط هرگونه دانشی هستند و در هر پژوهش علمی از قبل فرض شده‌اند. توجیه‌کردن قواعد استنتاجی کار عبث و اشتباهی است زیرا تا کار توجیه را آغاز کنیم، در همان گام اول از همان قواعد استفاده کرده‌ایم. در واقع داشتن دانش منطق مقدم بر هر معرفت و کسب آن معرفت است.

پی‌نوشت‌ها

۱. نامی که در سنت تحلیلی برای این دیدگاه انتخاب شده *logical expressivism* است. این نام از یکی از نظریه‌های مشهور در فرااخلاق اخذ و گاهی به بیان‌نگاری یا ابرازگرایی یا گویانگاری ترجمه شده است. اما از آنجایی که در سنت منطق اسلامی-ایرانی مسئله رسیدن به تصدیق جدید از تصدیقات معلوم قبلی به موصل بودن حجت شهرت داشته و دقیقا همان موضوعی را مد نظر دارد که تحت عنوان *logical expressivism* مراد می‌شود، بنابراین همان نام سستی را ارجح دانستیم. بررسی و طرح این دیدگاه در بین منطق‌دانان اسلامی-ایرانی موضوع تحقیق دیگری است که در دست تهیه و چاپ می‌باشد.

۲. در فلسفه اخلاق، غیرشناختی بودن اخلاق به این معناست که گزاره‌های اخلاقی صدق و کذب حقیقی ندارند و از ویژگی حقیقی در جهان خارج حکایت‌گری نمی‌کنند، و بدین ترتیب حاوی شناخت و معرفت نیستند.

van Roojen, Mark, "Moral Cognitivism vs. Non-Cognitivism", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2018 Edition), Edward N. Zalta (ed.)

۳. ابرازگرایی اخلاقی معادل با *Moral Expressivism* انتخاب شده است، گرچه به نظر می‌رسد این کلمه را نباید ترجمه کرد و باید همانند الفاظ در هنر، به صورت اکپرسیویسم اخلاقی به کار رود.

۴. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به :

Cohon, Rachel, "Hume's Moral Philosophy", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2018 Edition), Edward N. Zalta (ed.)

۵. البته همه طرفداران این دیدگاه، گزاره‌های اخلاقی را کاملا و اساسا خالی از هرگونه شناختی نمی‌دانند، همانگونه که غیرشناختی‌های معتدل ممکن است احکام اخلاقی را مهم و حاوی معرفت بدانند اما نه آن معرفتی که توصیف‌گر نفس‌الامر باشد. از آنجایی که در این مقاله بحث درباره محتوای گزاره‌های اخلاقی نیست، از این بحث عبور کردیم و تنها این نکته را مورد توجه قرار دادیم که گزاره‌های اخلاقی در رویکرد غیرشناختی اصولا به تنهایی می‌توانند آغازگر و محرک عمل باشند. برای مطالعه بیشتر می‌توانند به کتاب زیر مراجعه کنید:

Blackburn, S. (2001). *Ruling Passions: A Theory of Practical Reasoning*. Clarendon Press.

۶. قول مؤلف من قضایا متی سلّمتم لزم عنه لذاته قول آخر

۷. این ماجرا در کتاب زیر در فصل اول بیان شده است:

Carroll, L., Dodgson, C. L., & Bartley, W. W. (1977). *Lewis Carroll's Symbolic Logic (First Edition)*. Clarkson N. Potter.

۸. مثلا در بند ۳.۳۳۴: The rules of logical syntax must go without saying.

Wittgenstein, L., & Russell, B. (2001). *Tractatus Logico-Philosophicus* (Routledge Classics) (2nd ed.). Routledge.

۹. مثلاً برندوم در همین راستا از سمانتیک فروکاهشی صحبت می‌کند.

Brandom, R. B. (1998). *Making It Explicit: Reasoning, Representing, and Discursive Commitment* (n Second printing ed.). Harvard University Press. P 325.

برای مطالعه بیشتر در مورد سمانتیک فروکاهشی مراجعه کنید به: محمد قربانیان، هومن. (۱۳۹۹). تبیین معناداری و محتوای گزاره‌ها بر اساس نظریه‌های فروکاهشی صدق. دوفصلنامه علمی هستی و شناخت، ۷(۱).

کتابنامه

حلی، ابومنصور (علامه). (۱۳۷۰). جوهر النضید در شرح منطق تجرید. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. انتشارات حکمت. چاپ اول.
محمدقربانیان، هومن. (۱۳۹۰). "آشیل به لاک‌پشت چه گفت؟". منطق‌پژوهی. دوره ۲، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳. ۱۲۷-۱۴۸.

Anscombe, G. E. M. (2000). *Intention* (2nd ed.). Harvard University Press. p12.

Besson, C. (2019). Logical Expressivism and Carroll's Regress. *Royal Institute of Philosophy Supplement*, 86, 35-62.

Blackburn, S. (1995). Practical Tortoise Raising. *Mind*, 104(416), new series, 695-711.

Blackburn, S. (2001). *Ruling Passions: A Theory of Practical Reasoning*. Clarendon Press.

Boghossian, P. (2001). How Are Objective Epistemic Reasons Possible? *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, 106(1/2), 1-40.

Boghossian, P., & Williamson, T. (2003). Blind Reasoning. *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes*, 77, 225-293.

Brandom, R. B. (1998). *Making It Explicit: Reasoning, Representing, and Discursive Commitment* (n Second printing ed.). Harvard University Press.

Carroll, L. (1895). What the Tortoise Said to Achilles. *Mind*, IV(14), 278-280.

Carroll, L., Dodgson, C. L., & Bartley, W. W. (1977). *Lewis Carroll's Symbolic Logic* (First Edition). Clarkson N. Potter.

Cohon, Rachel, "Hume's Moral Philosophy", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2018 Edition), Edward N. Zalta (ed.)

Miller, C. B. (2013). *Moral Character: An Empirical Theory* (1st ed.). Oxford University Press. P6.

Moore, G. E. (1903). IV.—Experience and Empiricism. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 3(1), 80-95.

گزارشی از مقاله کورین بسون، «ابرازگرایی منطقی و تسلسل ... (هومن محمدقربانیان)» ۲۴۵

- Philie, P. (2007). Carroll's Regress and the Epistemology of Logic. *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, 134(2), 183-210.
- Ryle, G. (1945). Knowing How and Knowing That: The Presidential Address. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 46, new series, 1-16.
- van Roojen, Mark, "Moral Cognitivism vs. Non-Cognitivism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2018 Edition), Edward N. Zalta (ed.)
- Wittgenstein, L., & Anscombe, G. E. M. (1973). *Philosophical Investigations* (3rd Edition) (3rd ed.). Pearson.
- Wittgenstein, L., & Russell, B. (2001). *Tractatus Logico-Philosophicus* (Routledge Classics) (2nd ed.). Routledge.
- Wittgenstein, L., Wright, G. V. H., Rhees, R., & Anscombe, G. E. M. (1983). *Remarks on the Foundations of Mathematics*, revised edition (The MIT Press) (revised edition). The MIT Press.